**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021216**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

عرض کردیم در مورد کلمۀ عقل در کلمات لغویین معانی مختلفی ذکر شده. اولا اینکه عقل ضدش چی است در بعضی کلمات ضد عقل را جهل قرار دادند. در بعضی از کلمات ضد عقل را حمق قرار دادند. این یک مرحله. یک مرحلۀ دیگر اینکه آیا عقل مربوط به امور عقل نظری هم هست؟ یا عقل مربوط به عقل عملی تشخیص خوب و بد، مربوط به آنهاست؟ در بعضی از کلمات اهل لغت عقل را مربوط به تشخیص حسن و قبح دانسته بودند، ولی در بعضی از کلمات عقل را به یک معنای عام می‌دانستند، این هم یک مرحله.

یک مرحلۀ دیگر بحث این هست که عقل از چه ریشه‌ای گرفته شده. یک سری از اهل اشتقاق به اصطلاح عقل را از مادۀ منع گرفته بودند. بعضی‌هایشان از مادۀ حبس گرفته بودند. بعضی‌هایشان با معقل که به معنای پناهگاه هست آن را مرتبط دانسته بودند. ما عرض کردیم که این بحث اخیر این اشتقاقات و این بحث‌ها به نظر می‌رسد که یک استنباطاتی هست بعد از اینکه یک معنای خاصی برای عقل ترسیم کردند دنبال کلمۀ هم ریشۀ که معنایش شبیه باشد گشتند یک همچین چیزهایی را مطرح کردند. اصلا عقل به معنای منع فکر می‌کنم یکی از معانی شایع عقل نباشد. مربوط به معانی شاید غیر شایع باشد. کلمۀ عقل در آیات قرآنی هیچگاه به کار نرفته، خود عقل، فعلش به کار رفته. ۴۹ جا در قرآن فعل گرفته شده از عقل به کار رفته، ۲۴ جا تعقلون هست، ۲۲ جا یعقلون هست. دیگر سایر ترکیبات روی هم رفته ۴۹ جا فعل عَقَل و امثال اینها به کار رفته. و اکثر مواردی که در قرآن عقل به کار رفته مفعولی برایش ذکر نشده. یعقلون، تعقلون، ۲، ۳ جا هست که مفعول دارد.

یکی در سورۀ بقره، «ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ» بقره آیۀ ۷۵.

«وَ ما يَعْقِلُها إِلاَّ الْعالِمُونَ»، سورۀ عنکبوت، آیۀ ۴۳.

«لا يَعْقِلُونَ شَيْئًا» سورۀ بقره، آیۀ ۱۷۰.

به نظر می‌رسد که عقل از این ریشه‌ها گرفته شده نه از نمی‌دانم منع و امثال اینها. من بعد ما عقلوه یعنی فهموه، عقل به معنای فهم است. لا یعقلون شیءً یعنی لا یفهمون شیءً. و ما یعقلها الا العالمون. عقل به معنای فهم درک، ادراک امثال اینهاست. البته یک بحثی دیروز اشاره کردم در مورد اینکه عقل به هر معنایی گرفته بشود گاهی اوقات به معنای قوه است که به وسیلۀ آن ادراکی حاصل می‌شود. گاهی اوقات به معنای آن ادراک حاصل شده از آن قوه است. هر دویش در استعمالات زیاد به کار می‌رود. ولی فعل من بعد ما، ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه یعنی فهموه، امثال اینها. و ما یعقل الا العالمون یعنی من بعد ما فهموه.

**شاگرد:** این قوۀ مدرکه که می‌گویند می‌گوید یک چیزی در آن ظواهر متأخر بر عقل می‌گویند می‌گویند اسم عین است یعنی یک عینی از اعیان است که.

**استاد:** نه به این معنا در روایات معلوم نیست باشد. این است که علی ای تقدیر اگر عقل اسم عین هم باشد اصلش از یک، به یک تناسبی این اسم عین بهش عقل اطلاق شده، فرض کنید ما کلمۀ عین به معنای چشم، اسم این قوۀ باصره، عضو بدن انسان است، سَمْعْ که به گوش می‌گویند عضو است، این سَمْعْ از همان مادۀ سَمَعَ و امثال اینها هست. اینکه این جامد است، مشتق است امثال اینها آن خیلی در این بحث‌های ما دخالت آنچنانی ندارد.

**شاگرد:** جمعش هم به عقول جمع بسته شده.

**استاد:** بله

**شاگرد:** اگر که مصدر یا

**استاد:** نه حالا صبر کنید. در اینکه عقل دو معنا دارد بدون تردید است، یعنی هم به معنای مصدر هست، یعنی تعقل کردن، عَقَلَ یعقل عقلا که لغت دارند، یعنی بلکه به سه معنا بگویم. یکی تعقل کردن به معنای مصدری، یکی به معنای ادراکی که از این تعقل حاصل می‌شود. ادراک و آن علمی که حاصل می‌شود از این تعقل. و یکی به معنای قوۀ مدرکه، قوۀ عاقله که عقل بهش تعبیر می‌کنند. به این سه معنا قطعا در استعمالات ما داریم، ولی حالا عمدۀ قضیه این هست که اگر ما می‌گوییم قوۀ عاقله یعنی قوه‌ای که به وسیلۀ آن عقل حاصل می‌شود، آن عقل چی است؟ آیا عقل مدرَک است؟ مدرکات نظری است؟ مدرکات نظری است؟ چی هست؟ آنها. ولی در اینکه این سه معنا در مورد عقل هست که ادراک کردن، ادراک قوۀ درّاکه، این هم در استعمالات هست از کلمات لغویون به روشنی این مطلب استفاده می‌شود.

**شاگرد:** قوه تشکیکی است؟

**استاد:** حالا آنهایش بحث‌های بعدی. در آیات قرآن خب کلمۀ عقل به کار نرفته، طبیعتا خیلی نیازی نیست به آیۀ قرآن تأمل کنیم. آیۀ قرآن از این جهت که ریشۀ کلمۀ عقل را به ما نشان می‌دهد مفید هست و الا خود کلمۀ عقل وقتی در قرآن به کار نرفته مستقیما معنای عقل را ما نمی‌توانیم استفاده کنیم. نکته‌ای که من بارها تأکید کردم آن این است که فرض کنید یک مصدر را با یکی از مشتقاتش حتما نباید معنا کرد. ممکن است یکی از مشتقات یک معنای خاصی داشته باشد، مصدر به آن معنای خاص نیامده باشد. مثال می‌زدم به کلمۀ ضریر که به معنای نابیناست ولی ضرر به معنای نابینایی نیست، ولی ضریر به معنای نابیناست. ممکن است یک مشتق خاص کلمه یک معنای خاصی. از آن طرف ممکن است مثلا همین یعقلون ممکن است یک معنایی داشته باشد عقل از آن معنا گرفته نشده باشد، این امکانش هست و ارتباط دقیق معنایی نداشته باشد. ولی اولا طبع اولیه اقتضا می‌کند که اگر یک واژه‌ای در قرآن این همه تکرار شده، ۴۹ بار کلمۀ فعل عَقَلَ به کار رفته بعد ما می‌بینیم کلمه‌ای به نام عقل این وسط آمده، علی القاعده باید بگوییم از او گرفته شده، طبیعی‌تر این هست که ارتباط معنوی هم که بین اینها هست. ثانیا در روایات تصریح می‌کند این دو تا را به همدیگر ارتباط برقرار می‌کند و که مطابق طبع اوّلیۀ این مطالب هم هست. علی ای تقدیر آن که می‌خواهم رویش تکیه کنم این هست که ما ریشه‌های کلمه، یعنی کلمات هم ریشه را با کلمۀ مورد نظر ما در یک پروژۀ پژوهشی باید دنبال کنیم ولی با این دقت که الزاما ممکن است معانی‌شان یکی نباشد، یا به این جهت که عرض کردم که یک مشتق خاص به یک معنای خاص آمده باشد یا نکتۀ دیگری که هست گاهی اوقات بعضی چیزها مربوط به هیئت آن شیء خاص است. مثلا ما کلمۀ نجار را به معنای کسی که توانایی نجر کردن می‌دانیم. این توانایی، این ملکۀ نجاری مربوط به نَجَرَ نیست، مربوط به آن هیئت خاص است. وقتی ما آن ریشۀ خاص را، یعنی آن کلمۀ هم ریشه را در نظر می‌گیریم باید به این نکته هم توجه بکنیم که این مفادی که از این استفاده می‌شود مربوط به هیئتش است یا مربوط به ماده‌اش است. بنابراین اگر می‌خواهیم از آن استفاده کنیم از آن مفادی که مربوط به ماده هست استفاده کنیم نه از مفادی که مربوط به هیئت هست. علی ای تقدیر ما برای شناخت یک واژه توجه به هم ریشه‌های او با این ملاحظاتی که عرض کردم مفید است. کلمۀ عقل مشکلی که در بحث عقل داریم که خب طبیعتا برای شناختش عمدتا باید به روایات مراجعه کنیم، موارد استعمالی که ما می‌خواهیم موارد استعمال روایی را بررسی کنیم این است که این عقل خیلی پر تکرار است. بالای ده هزار، الآن دقیق آمارش را، همۀ هم ریشه‌هایش را دنبال نکردم که آمار. خود کلمۀ عقل، خود کلمۀ عقل به تنهایی خیلی زیاد است، تا چه رسد عقول و عقل مضاف و ترکیب‌هایی دیگری که وجود دارد. شاید من حدس همینجوری می‌زنم شاید ۲۰، ۳۰ هزار تا موارد استعمال داشته باشد در روایات. طبیعتا این حجم عظیم را نمی‌تواند آدم در یک پروژه دنبال کند، خب چه کار کنیم؟ یک بحث یک مدل این هست که ما برویم یک کتاب حدیثی که باب بندی شده، یک باب خاصش را که اختصاص دارد به این موضوع آن را دنبال کنیم، مثلا ما در کافی یک کتابی داریم کتاب عقل و جهل، اوّلین کتاب کافی کتاب العلقل و الجهل هست، خیلی هم طولانی نیست، این کتاب العقل و الجهل مجموعا یک چیزی حدود ۲۰ صفحه است. یا کتاب از آن چیزتر به جوامع متأخر مثل بحار مراجعه کنیم باز همین کتاب عقل و جهل که البته اسم کاملش کتاب العقل و العلم و الجهل هست، در کافی یک بابی دارد به نام، یک کتابی دارد کتاب عقل و جهل، یک کتابی دارد کتاب فضل العلم، این دو تا کتاب. در بحار یک کتاب عقل و علم و جهل به این عنوان هست، یکی هم کتاب العلم است. خود کتاب عقل و جهل بحار خیلی مفصل نیست، کتاب عقل و جهلش هم یک تقریبا ۸۰ صفحه است، آن کافی ۲۰ صفحه بود، این ۸۰ صفحه. حجم معقولی هست می‌شود برای کار روی اینها کار کرد. البته بحار یک امتیازی هم دارد آن این است که آیات قرآنی که مربوط به بحث هم هست را ضمیمه کرده، آن را هم ما می‌توانیم به آن آیات مراجعه کنیم. نکته‌ای که اینجا در مورد بحار، یعنی مراجعۀ به این باب‌های خاص هست آن این است که بعضی چیزها ممکن است کلمۀ عقل در آن نباشد، ولی مشابهات او باشد و او در فهم معنای واژۀ مورد نظر ما مفید باشد، این را به عنوان مثال یک بحث جانبی را اینجا عرض می‌کنم، یک روایت معروفی هست قیمة کل امراء ما یحسن، روایت معروف از حضرت امیر که وطواط، جاحظ آن را در مائة کلمه‌اش آورده، و رشید الدین وطواط هم که آن را ترجمه کرده، تعبیر بسیار معروفی است. اینکه مراد از یحسن چی است جاحظ در ذیل همین قیمة کل امراء ما یحسن، عبارتی شبیه این دارد، احس کلمة علی طلب العلم، یک همچین تعییری دارد. این کلمۀ حضرت امیر صلوات الله علیه بهترین کلمه برای تحریک انسان به طلب علم هست، او را با علم مرتبط دانسته. و از لغت یکی از معانی که در مورد احسن هست، احسنت الشیء اذا علمتَ، احسن را به معنای علم در کتاب‌های لغوی اصیل هم آمده. این قیمت کل امراء ما یحسن در یک نقلی هست قیمة کل امراء ما یعلم، این خب خیلی کمک می‌کند برای شناخت اینکه یحسن، یعلم به یک معنا هستند. حالا اگر نقل به معنا باشد که خیلی خوب، کأنّ از یحسن، یعلم می‌فهمیدند، آن را به این. اگر غیر این هم باشد بالأخره برای اینکه این دو تا عبارت با همدیگر کأنّ تنافی نداشته باشد هم معنا بودن بهترین چیز هست برای این مطلب. من حالا در مقام بحث تفصیلی در یحسن و یعلم نیستم، غرضم این هست که شما برای اینکه کلمۀ یحسن را معنایش را متوجه بشوید، به یک عبارت، اگر کلمۀ احسن را بزنید و ریشه‌های احسن، قیمة کل امراء ما یعلم را که برای شما نمی‌آورد. ولی اگر این را در باب مخصوصی که در بحار در مورد فضل العلم آورده باشید هم قیمة کل امراء ما یحسن را می‌آورد، هم قیمة کل امراء ما یعلم را می‌آورد. یعنی مقید به یک واژۀ خاص نیست، بنابراین از این جهت مفید است. در بحار هم همین جور است، بحار یک امتیازی دارد، آیات قرآن را در آغاز هر فصل می‌آورد. این آیات قرآن اگر فقط آیاتی که مربوط به کلمۀ عَقَلَ باشد ما در معجم مفهرس بهتر از اینها دقیق‌تر همۀ آیاتش را می‌توانیم دنبال کنیم، ولی امتیاز امثال بحار این است که آیات مشابه هم می‌آورد. اولی الالباب، لذی حجر، آیات دیگری که امثال اینها هست آنها را که اصلا در آن کلمۀ عقل به کار نرفته آنها را هم آورده. حالا من بعضی از چیزهایش را، «هُدًى وَ ذِكْرى ِلأُولِي اْلأَلْبابِ»، «وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاّ أُولُوا اْلأَلْبابِ»، لاولی الالباب، «وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ»، کلمۀ عقل توش نیست ولی یجهلون. «لأُولِي النُّهى».

البته استقصائات مرحوم علامۀ مجلسی به خصوص نسبت به آیات قرآنی خیلی وقت‌ها ناقص است، یعنی مفاهیمی که این مربوط به عقل هست خیلی‌اش دقایق خیلی بیشتر از اینها وجود دارد. عرض کردم ۴۹ آیه کلمۀ عَقَلَ درش به کار رفته که آن مقدار کمی‌اش را فقط آورده، واژه‌های دیگری که لذی حجر، امثال اینها، فقط الباب، ذی النهی، امثال اینها نیست، ولی به هر حال مفید است. این یکی. اینکه ما بیاییم از طریق باب خاص مطلب را دنبال کنیم. یکی دیگر این هست، یعنی من این را می‌خواهم بگویم، ما به هر حال به دلیل کثرت موارد استعمال واژۀ عقل و مرتبطاتش و هم ریشه‌هایش، حالا مرتبطات هم که باشد که هیچی. مجبوریم که یک نوع جستجوی گزینشی را دنبال کنیم، حالا این جست‌وجو یک مدلش این است که به باب خاصش به خصوص در منابع جوامع، مثل بحار و امثال اینها مراجعه کنیم آن یک مورد.

یک جور دیگر این هست که ما بیاییم یک نوع جست‌وجوی هوشمند، هوشمند نه به اصطلاح هوش مصنوعی، یعنی براساس یک ایدۀ خاصی جست‌وجویمان را پی ریزی کنیم. مثلا ما در بحث عقل در کتب لغوی دو جور ضد برای عقل ذکر شده، بعضی‌ها عقل را ضدش را جهل قرار دادند، بعضی‌ها عقل را ضدش حمق قرار دادند، ما ببینیم آیا می‌توانیم از این طریق اضافه کردن یک واژۀ جدید، دایرۀ جست‌وجو را تنگ کنیم که بتوانیم راحت‌تر بحث را شروع کنیم. یک چیز این هست که ما العقل و الجهل را، حتی خود کلمۀ العقل را هم بزنید الآن شما العقل را بزنید، من به نظرم العقل هم چندین هزار بار در جامع الاحادیث تکرار داشت، العقل را در جامع الاحادیث را بزنید، تعداد تکرارش

**شاگرد:** با مشتقاتش به جز ؟؟؟ ۵۶۰۰۰ تا

**استاد:** به نظرم خود العقل خالی هم بالای ۱۰ هزار بود که ناچار شدم دیگر رها کنم چون خیلی حجم این واژه بسیار زیاد است. نمی‌شود حتی همان کلمۀ عقل، یعنی خود این واژه را هم بخواهیم دنبال کنیم به این راحتی.

**شاگرد:** ۲۳۰۰۰

**استاد:** ۲۳۰۰۰ تا کلمۀ العقل به کار رفته. عین کلمه است دیگر

**شاگرد:** عین کلمه فقط متن بدون مقدمه و پاورقی

**شاگرد:** حاج آقا چی ؟؟؟ به آقای خویی

**استاد:** می‌خواهم ببینم معنای عقل چی است

**شاگرد:** یکی از این جهت که عقل عملی و نظری؟

**استاد:** سؤالاتی که عرض کردم. حالا آن سه معنای مختلف حالا عقل نظری هم مراد چه مرحله‌ای از عقل نظری است، چی است؟ برای شناخت عقل یکی از اینهایش تعرف الاشیاء باضدادها، و به خاطر همین لغویین خیلی وقت‌ها با ضد کلمه کلمه را معرفی می‌کنند که همین عقل هم همین هست. بعضی‌ها گفتند العقل ضد الجهل، بعضی گفتند العقل ضد الحمق. اینها ببینیم کدام یک از اینها چیز هست. من حالا جست‌وجوی کامل چیز نکردم، همان در باب خاص جست‌وجو کردم. یعنی باب کافی را که جست‌وجو می‌کردم عقل را اینکه سلیق کل امراء عقله و عدوه جهله. کافی، صفحۀ ۱۱، رقم ۴. فنوم العاقل افضل من عبادة الجاهل. که این روایت را کامل بخوانم، چند جایش کاملا مشخص هست که عقل و جهل در روبروی هم هستند. اینها مال کافی، جلد ۱ است.

می‌گوید: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهَرِ الْجَاهِلِ وَ إِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُخُوصِ الْجَاهِلِ»

و نکته‌ای که در این روایت هست ارتباطی که بین کلمۀ عقل و فعل عقل هست. مثلا می‌گوید: «مَا أَدَّى الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ عَنْهُ وَ لَا بَلَغَ جَمِيعُ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ وَ الْعُقَلَاءُ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ»

همچنین صفحۀ ۲۱، آن چیزی که از همه روشن‌تر هست اینها را کأنّ مقابل هم هستند بحث این روایت مفصل سماعة است.

«كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرُ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا»

روایت مفصلی هست که جنود العقل و جنود الجعل را معرفی می‌کند. البته در همین روایت علاوه بر اینکه عقل و جهل را روبروی هم قرار می‌دهد، علم و جهل را هم روبروی هم قرار داده، صریح‌تر. در همین روایت یکی از جنود عقل را علم قرار داده. می‌گوید و العلم و ضده الجهل. هم جهل را در مقابل عقل قرار داده، هم جهل را در مقابل علم قرار داده. همینجور جاهای دیگری که عقل را و

**شاگرد:** حمق هم مقابل فهم است

**استاد:** حالا آن را عرض می‌کنم. می‌گوید: «يَا عَلِيُّ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ.»

که ظاهرش این هست که اینها را روبروی هم قرار دادند.

از آن طرف حالا روایت‌هایی که روایت‌های این باب خاص را دنبال کردم. علی القاعده مشابه این خیلی روایت‌های زیاد دیگری هم باشد. از آن طرف عقل و حمق هم روبروی هم قرار گرفتند. مثلا در این روایت شبیه همان تعبیری که ما آنجا داشتیم این روایتی که الآن خواندم یا علی لا فقر اشد من الجهل و لا مال اعود من العقل، در یک روایت دیگر هست که، از امام صادق علیه السلام «لَا غِنَى أَخْصَبُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَا فَقْرَ أَحَطُّ مِنَ الْحُمْقِ» این دو تا را کنار هم قرار داده.

یا یک روایت دیگری هست در بحار، صفحۀ ۸۹، همین جلد ۱. اینها آدرس‌هایی که هست یا کافی، جلد ۱ است، یا بحار جلد ۱ است.

**شاگرد:** ثلاثة عاقل و احمق و فاجر.

**استاد:** «مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْئاً أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَحْمَقِ لِأَنَّهُ سَلَبَهُ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِ وَ هُوَ الْعَقْلُ» [علل الشرائع ۱/۱۰۱] این روایتی هست که اینجا وارد شده. حالا مجموعا اینها را چجوری جمع بکنیم خودش یک مرحله‌ای است. غرضم این هست که ما از طریق اطلاعاتی که از یک منبع به دست می‌آوریم. در واقع اطلاعات آن منابع را می‌خواهیم ارزیابی کنیم که آیا عقل در مقابل جهل است یا عقل در مقابل حمق است؟ این را فعلا جمع‌آوری اطلاعات است، یک مرحلۀ اوّلیه مرحلۀ جمع‌آوری اطلاعات است. مرحلۀ تحلیل اطلاعات آن مرحلۀ بعدی است. این یک مطلب از باب ضد.

یک جور دیگر این هست که از طریق مشابهات، کلمۀ عقل را در قاموس تفسیر که می‌کند می‌گوید العقل العلم، اینجوری‌ها دارد، ولی در فروق اللغة الفرق بین العقل و العلم را مطرح می‌کند. حالا ما از طریق عقل و علم، اینکه این دو تا واژه توش به کار رفته بحث را می‌توانیم دنبال کنیم.

**شاگرد:** مشابه‌اش در آیات مثلا «لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها» ولی جایی دیگر، «أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِي اْلأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها»

**استاد:** حالا همین عقل و علم که من نکته‌ای در موردش عرض می‌کنم. یکی عقل و علم است، اینکه حالا ارتباط عقل و علم را ما چجوری جست‌وجو کنیم، یکی اینکه برویم ببینیم کجاها هست، روایت هم عقل در آن به کار رفته، هم علم در آن به کار رفته. آیا از اینها چی استفاده می‌شود؟ مثلا در همین روایت جنود العقل و الجهل، علم را جزء جنود عقل قرار داده، لذا غیر از عقل است، مجموعاً در یک روایت هست در همین کافی، صفحۀ ۱۴، این روایت مفصل هشام، ان العقل مع العلم. این اینجا دارد. صفحۀ ۱۶ باز در همین روایت هشام می‌گوید که «يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَلْتَكُنْ سَفِينَتُكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ وَ حَشْوُهَا الْإِيمَانَ وَ شِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ وَ قَيِّمُهَا الْعَقْلَ وَ دَلِيلُهَا الْعِلْمَ وَ سُكَّانُهَا الصَّبْرَ»

عقل و علم دو چیز مختلف هست، یکی قیّم آن کشتی دنیاست، یکی دلیل کشتی دنیاست، حالا دلیل و اینها، فعلا در مقام تحلیل نیستم می‌خواهم بگویم به هر حال علم و عقل با همدیگر فرق دارد.

یا لا یعقل من لا یعلم، صفحۀ ۲۶ امثال اینها. علی ای تقدیر در اینکه عقل و علم هم با هم مرتبطند ولی دو چیز هستند، از جهت روایات روشن است. این یک مدل، حالا الآن وقت گذشته دیگر فرصت ادامه دادن بحث ندارم، من می‌خواهم فردا کلاس راهنما را به ادامۀ این بحث اختصاص بدهم، اگر رفقای دیگر هم بخواهند. چون دیگر شنبه درس را تعطیل می‌کنیم. این بحث را بعضی نکات کلی، از این نکات کلی که در این بحث نداشتم نرسیده به جایی. حالا جمع‌بندی نمی‌خواهم بکنم بحث عقل و علم را، بیشتر یک سری نکات روشی بحث را می‌خواهم دنبال کنم، حالا اگر برسم فردا بعضی نکات کلی در جمع‌بندی این بحث را عرض بکنم، عرض می‌کنم حالا آن را هم نرسیدیم که بماند. فردا همان ساعت یازده و ربع ادامۀ این بحث را ما دنبال خواهیم کرد.

ما یک مشکلی که در عقل و جهل داریم اینکه خود جهل هم مشکل داریم، جهل به چه معناست؟ یعنی ما در فهم عبارت‌های لغویین هم به این مطلب اشاره کردم، آیا جهل به معنای ندانستن است یا به معنای نفهمی است؟ و هر دوی این چیزها یعنی ما خیلی وقت‌ها برای فهم مطالب ولو با نقائضش باید این دو تا را با همدیگر پیش ببریم، یعنی هم فهم عقل و هم جهل، هم عقل هم حمق، اینها را باید با همدیگر پیش برد تا ببینیم چطوری می‌توانیم معنای این واژه‌ها را درک کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد